



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در باب کذب هزلی عرض شد علاوه بر مقام اول که مقتضای قواعد بود، باید دید در مقام دوم که روایات است چه دلیل خاصی وجود دارد. گفتیم عمده روایات در باب صد و چهل کتاب العشره است که دو روایت را ملاحظه کردید که سند روایت اول ضعیف بود، ولی دلالتش قابل قبول بود. روایت دوم امکان تصحیح داشت، اگر چه دلالتش بر حرمت تام نبود؛ اما ادامه بحث

روایت سوم:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْمَجَالِسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ زِيَادِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ عَنْ أَبِي وَكَيْعٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ عَنْ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: «لَا يَصْلُحُ مِنَ الْكُذْبِ جِدٌّ وَلَا هَزْلٌ - وَلَا أَنْ يَعِدَ أَحَدُكُمْ صَبِيهً ثُمَّ لَا يَفِي لَهُ - إِنَّ الْكُذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ - وَمَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ يَكْذِبُ حَتَّى يُقَالَ كَذَبٌ وَفَجَرَ - وَمَا يَزَالُ أَحَدُكُمْ يَكْذِبُ حَتَّى لَا يَبْقَى مَوْضِعَ إِبْرَةٍ صِدْقٍ - فَيُسَمَّى عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا»^۱.

در این روایت حضرت فرمودند کذب، جد و هزل آن صلاح نیست، بعد هم فرمودند «إِنَّ الْكُذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ» و اضافه می کنند که مداومت شخص در کذب، به تدریج او را کذاب می کند.

بیان استدلال به روایت

در استدلال به این روایت گفته شده است که در اینجا تصریح به اطلاق شده است؛ «إِنَّ الْكُذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ» و لذا دیگر نمی توانیم بگوییم که در اینجا کذب را به داعی جد حمل می کنیم. آن که به داعی هزل هم باشد، مشمول حکم هست.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص: ۲۵۱.



بررسی سندی و دلالتی روایت

الف: بررسی سندی

این روایت از حیث سند به دلیل وجود برخی افراد ضعیف است:

- ۱ - «أبی وکیع» که در این سلسله قرار گرفته بوده و هیچ توثیق عام و یا خاصی در باب او وارد نشده است.
- ۲ - در مورد «أبی اسحاق» هم شاید همین را بتوانیم بگوییم. وی از اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده و علی رغم این که یک صحابی شناخته شده بوده و حتی بعض عامه هم او را قبول دارند، ولی توثیق خاصی در مورد او وجود ندارد، البته در حال حاضر آنچه به ذهن دارم «أبی وکیع» است که توثیق ندارد.
- ۳ - در مورد «احمد بن محمد بن یحیی» هم بحث هایی وجود دارد که لازم است به طور جدی به آن پرداخته شود.

به هر حال در سلسله سند این حدیث «أبی وکیع» قرار گرفته و هیچ توثیق عام و خاصی در باب او نیست و لذا روایت به لحاظ سندی ضعیف به شمار می آید.

ب: بررسی دلالتی

به دلالت این حدیث اشکال شده و اشکال واردی هم هست و آن این است که در عبارت «لَا يَصْلَحُ مِنَ الْكَذِبِ»، «لَا يَصْلَحُ» ظهور در حرمت ندارد، بلکه عدم صلاح یک امر است که آن اعم از حرمت یا کراهت است. در اینجا هم به معنای عدم صلاح است و لذا ظهور در حرمت آن محل اشکال است و حداقل در ظهور در حرمتش شک است. علت اینکه گفته اند ظهور در حرمت دارد این است که می گویند «لا یصلح»، نفی مطلق صلاح است و نفی مطلق صلاح هم حرمت می شود، ولی «لا یصلح» چنین ظهوری را ندارد؛ زیرا معنای نفی مطلق صلاح این نیست که حتماً در او فساد هست و حرمت از فساد ناشی می شود، بلکه اولاً نفی صلاح، مفید فساد نیست، اگر هم باشد مفید یک فساد مطلق که به معنای حرمت باشد، نیست و لذا «لا یصلح» ظهور در حرمت نداشته، بلکه اعم از جامع بین تحریم و تنزیه، حرمت و کراهت است.



نتیجه

این روایت برخلاف دو روایت قبلی سنداً و دلالتاً ضعیف است، البته روایت دوم و سوم می‌توانند مرجوحیت مطلق را که به نوعی منطبق بر کراهت می‌شود، افاده بکنند.

بیان یک نکته

نکته‌ای که در این روایت وجود دارد این است که در معنای عبارت «إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ» سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول:

معنای «إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ» این است که در درون کذب، فجور وجود دارد و همان انسان را فاجر می‌کند و لذا این فجور یک امر مترتب بر کذب از نظر زمانی و... است و امر متغایر نیست. با پذیرش این احتمال، شاید کمی ظهور «لا یصلح» در حرمت تقویت شود؛ زیرا بنا بر احتمال اول «فجور» تعلیل است و این تعلیل قرینه می‌شود برای حمل «لا یصلح» بر حرمت.

احتمال دوم:

عبارت «يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ» به نحوی مقدمه ابتلا به فجور است. اگر این مقدمیت باشد، آن وقت ملازمه با حرمت نیست و ممکن است که کذب هزلی زمینه و وسیله‌ای باشد که انسان را به طرف حرام سوق می‌دهد. درست مانند همان‌که دیروز عرض کردم که امور مشتبّه یا مکروه غالباً مقدمه و زمینه‌ای می‌شود که انسان به سمت گناه برود. بنا بر احتمال دوم دیگر قرینه‌ای بر حرمت وجود ندارد، بلکه شاید به گونه‌ای قرینه بر معنای عام باشد، به این بیان که «لا یصلح»؛ یعنی خوب نیست.

احتمال سوم:

«لا یصلح» به معنای جامع باشد که بین حرمت و غیر حرمت مشترک است، در این صورت این امکان وجود دارد که بگوییم در جدش حرام و در هزلش کراهت است. در حقیقت «لا یصلح» می‌خواهد بگوید کذب خوب



نیست، چه جدش و چه هزلش، منتها می دانیم که در جد جامع بر حرمت منطبق شده، ولی در مورد هزلش چیزی نمی دانیم و لذا حمل بر امر مطلق می کنیم و نتیجه اش کراهت می شود.

روایت چهارم:

این روایت، وصیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابی ذر «رحمة الله» است. روایت این است: مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَالْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ (ص) فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ مَلَكَ مَا بَيْنَ فَخْذَيْهِ - وَ مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ - قُلْتُ وَ إِنَّا لَنُؤَاخِذُ بِمَا تَنْطِقُ بِهِ أَلَسْتَنَّا - فَقَالَ وَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَازِلِهِمْ فِي النَّارِ - إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ - إِنَّكَ لَا تَزَالُ سَالِمًا مَا سَكَتَ - فَإِذَا تَكَلَّمْتَ كُتِبَ لَكَ أَوْ عَلَيْكَ - يَا أَبَا ذَرٍّ إِنْ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ - بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَيُكْتَبُ لَهُ بِهَا رِضْوَانُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ - وَ إِنْ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فِي الْمَجْلِسِ - لِيُضْحِكَهُمْ بِهَا فَيُهَوَى فِي جَهَنَّمَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ - يَا أَبَا ذَرٍّ وَ يَلُ لِّلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ - لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ وَ يَلُ لَهُ وَ يَلُ لَهُ - يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ صَمَتَ نَجَا فَعَلَيْكَ بِالصَّمَتِ - وَ لَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا - قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَوْبَةُ الرَّجُلِ الَّذِي يَكْذِبُ مُتَعَمِّدًا - قَالَ الْاسْتِغْفَارُ وَ صَلَوَاتُ الْخَمْسِ تَغْسِلُ ذَلِكَ»^۲.

مضمون روایت

در این روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوذر می فرماید: اگر کسی دهان و زبانش را حفظ کند، وارد بهشت می شود. ابوذر می گوید: آیا با گفته هایمان مواخذه می شویم؟ حضرت با تعجب فرمود: مگر غیر از حاصل و دستاورد زبان چیز دیگری انسان را در آتش می اندازد؟! آدمی تا لب به سخن نگشوده است، سالم می باشد، اما وقتی که سخن گفت یا موجب ثواب است، یا موجب عقاب است.

حضرت به نحوی حصر می کند که این محصول زبان که انسان را به جهنم می کشاند، البته این حصر، حصر اضافی و مبالغی است، نه حصر حقیقی؛ زیرا همه گناهان منحصر در زبان نیستند، ولی حضرت می خواهند تأکید کنند که این حصر، حصر اضافی برای مبالغه است.

۲ - همان.



پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ادامه می‌فرماید: گاهی شخص در مجلسی سخنی می‌گوید تا دیگران را بخنداند، ولی با این سخن به جهنم سقوط می‌کند، از فاصله‌ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مبالغه می‌فرماید: «ما بین السماء و الارض»؛ یعنی ممکن است شخص جایگاه خوبی داشته باشد، ولی با سخنی که برای اِضحاک و خندان اهل مجلس از او صادر می‌شود، از اوج به حضيض سقوط می‌کند. بعد حضرت می‌فرماید: وای بر کسی که سخن دروغ می‌گوید تا مردم را بخنداند، «ویلٌ له، ویلٌ له، ویلٌ له». ابوذر می‌گوید: رسول الله! توبه کسی که عمداً دروغ می‌گوید چیست؟ حضرت فرمود: استغفار و نمازهای پنج‌گانه این گناه را می‌شوید. این همان بیانی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نهج‌البلاغه و از سایر ائمه (سلام الله علیهم) نقل شده است و شاید مستفیض باشد که نمازهای یومیه مثل آن آب روانی است که در رودخانه جاری است و هر روز پنج بار افراد می‌توانند خودشان را در آن بشویند و کدورت‌ها و غبارها را بزدایند. این اثر نماز است که آن آثار را از بین می‌برد.

محل بحث در این روایت هم همان کذب هزلی است؛ یعنی همان سخنی که شخص در مجلس بیان می‌کند تا دیگران را بخنداند و دروغی است که به شوخی زده می‌شود.

بررسی سندی و دلالتی روایت

الف: بررسی سندی

سند روایت اشکال دارد، حتی فکر می‌کنم اگر از منظر عامه هم نگاه کنیم، باز هم سند این روایت تام نباشد. «عن جماعة» محل بحث است، ممکن است بگوییم مثل «عدة من اصحابنا» کلینی است و ممکن است که آن را به‌گونه‌ای تصریح کنیم، ولی یکی دو تا که نام برده شد آن‌ها توثیق خاص نه عام ندارند و لذا روایت مواجه با ضعف سندی است.

ب: بررسی دلالتی

از نظر دلالت باید گفت که در این روایت قرینه وجود دارد که کذب هزل مقصود است و یا حداقل کذب هزل را هم در برمی‌گیرد؛ زیرا اینکه سخنی به دروغ بگوید تا دیگران را بخنداند، این با کذب هزلی سازگار است.

ممکن است کسی این‌گونه جواب بدهد که در این روایت تصریح به هزل نشده است و لذا اطلاقش آن را می‌گیرد. بین این دو جواب تفاوت وجود دارد. گاهی می‌گوییم مورد این هزل است، مثل جایی که حضرت در مورد «يُحَدِّثُ



فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ» سه بار می‌گوید «وَيْلٌ لَهُ وََيْلٌ لَهُ وََيْلٌ لَهُ» که منظور همان کذب هزلی است، اگر این باشد، استدلال قوی می‌شود. گاهی هم دقیقاً مورد، کذب هزلی نیست، بلکه یک مفهوم جامعی دارد که هزل را می‌گیرد و حالت اطلاقی پیدا می‌کند؛ زیرا گاهی دروغی می‌گوید که داعی جد هم هست، منتها برای این است که دیگران را بخنداند. دروغی را به دیگران نسبت می‌دهد، درحالی‌که واقعاً آن شخص این کار را نکرده است و بر او افتراء می‌بندد تا او را مسخره کنند و بخندند. برخلاف روایات قبلی که هزل را تصریح کرده بود.

نظر استاد (حفظه الله)

ممکن است بگوییم در این روایت تصریح به هزل نشده است، بلکه مفهوم عامی است که یکی از مصادیقش هم می‌تواند هزل باشد، لذا این احتمال یک مقدار استدلال به این روایت را تضعیف می‌کند؛ به عبارت دیگر از آنجاکه در این روایت تصریح به خصوص هزل نشده است، لذا این روایت هم مانند همه آن روایات قبلی دیگری می‌شود که در آن کذب آمده بود و ما در همه آن‌ها می‌گفتیم کذب معانی متفاوتی دارد که قدر متیقن آن کذب با داعی جد است و لذا به این شکل استدلال به این روایت فرومی‌ریزد؛ زیرا اضحاک مصداق زیادی دارد و همیشه این‌گونه نیست که هزل باشد، پس کذب در اینجا هم می‌تواند چند معنا داشته باشد، ما می‌گوییم قدر متیقن آن کذب «عن داع الجد» است و هزل را نمی‌گیرد و لذا عقاب و خطابی که در این روایت آمده، ممکن است از آن منصرف بشود؛ زیرا با دروغ جدی هم می‌شود دیگران را خنداند. ارجاعاتی که در وسائل آمده را ببینید، در هیچ‌کدام تصریح به هزل نشده است و در همه مطلقات کذب آمده است، مانند روایات جهاد نفس که همه را دیدیم، اگر تصریح می‌شد من عرض می‌کردم. در ادله مطلق کذب هم گفتیم که به داع الجد را می‌گوید، نه به داع الهزل، یا حداقل تردید داریم و قدر متیقن را می‌گیریم.

جمع‌بندی

این چهار روایت را ملاحظه کردید و دیدید که هرکدام یک وضعی داشت. چهار وضعیت در اینجا بود: روایت اول دلالتش خوب بود، ولی سندش ضعیف بود. روایت دوم سندش خوب بود، ولی دلالتش ضعیف بود و روایت سوم سنداً و دلالتاً ضعیف بود و روایت چهارم باز سنداً و دلالتاً محل اشکال قرار گرفت. روایتی که بگوییم سند و دلالتش تام باشد و به‌طور خاص حرمت هزل دلالت کند، نداریم بلکه آنچه داشتیم همان روایات مطلق است.



ممکن است کسی بگوید مجموعه این روایات، یک نوع مرجوحیتی را افاده می‌کند، خصوصاً روایت دوم که سندش ظن قوی است و قابل قبول است، به جز شبهه فاصله طبقاتی که «عبد الحمید» با اسبق داشت که کمی تردید ایجاد می‌کند، ولی در هر حال این روایت قابل قبول است و به احتمال قوی هم معتبر بود، با توجه به اینکه روایت دوم سنداً و دلالتاً در حد کراهت تمام است، نه اینکه ظهر در کراهت داشته باشد، بلکه باید یک عنوان جامعی بیاورد که وقتی می‌خواهد نظر بدهد باید بگوید پسندیده نیست؛ زیرا گاهی یک دلیل ظهور در کراهت دارد که در این صورت می‌توان به کراهت نظر داد و گاهی دلیل در جامع به کار رفته است، یا اینکه شبهه داریم و نمی‌توانیم بگوییم حرام است یا کراهت. در این دو مورد وقتی می‌خواهیم نظر بدهیم، باید عنوان جامع بین حرمت و کراهت را بیاوریم که اگر شرعاً بگوییم در اینجا کراهت دارد، بدعت و تشریع است، پس در مقام اول گفتیم که ادله حرمت کذب شامل کذب شوخی نمی‌شود، یا حداقل تردید داریم و نمی‌توانیم بگوییم شامل آن می‌شود و لذا در آنجا برائت جاری می‌کنیم. در مقام دوم دلیلی بر اعاده حرمت تام نیست، ولی می‌شود مرجوحیت مطلقه قائل بود، نه کراهت به عنوان کراهت که امر پسندیده‌ای نیست و نتیجه آن با کراهت یکی است و خوب است که آدمی آن را ترک کند، منتها عبارت فنی آن این است که این مرجوحیت دارد و انجام کذب هزلی شایسته نیست.

نظر استاد (حفظه الله)

شاید این روایات را در این حد که مرجوحیت مطلقه باشد، بشود پذیرفت، حتی روایت ابوذر یا روایت اول، در آنجا می‌شود گفت یک نوع مبالغه است و همان کراهت را می‌خواهد بگوید و به نوعی آن مرجوحیت مطلقه را تأیید می‌تواند بکند. از آنجاکه ما مرجوحیت مطلقه را می‌گیریم، روایت اول و چهارم هم می‌تواند به نحوی آن جامع را تأیید کند و لذا با این نگاه مجموعی که ما به این‌ها می‌کنیم، مرجوحیت مطلقه را که عملاً بر کراهت منطبق می‌شود، می‌توان پذیرفت.